۱۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۷/۳۰)

۱۱. رؤیت هلال (۱۴۰۲/۰۷/۳۰) سال تحصیلی (۱۴۰۳-۱۴۰۲) - یکشنبه، ۳۰ مهر ماه ۱۴۰۲ موضوع : نقد استدلال مرحوم حکیم در نفی جزء مستحب، پذیرش جزء مستحب زمینهای برای پذیرش طولیت وضعی واجب

- پیش‌گفتار(چکیده)
- پذیرش ارتکاز جلیل در عین تدقیق در آن، در مراتب وضعی صوم
- اطلاق صوم بعد از انجام مفطر در روایات
- پذیرش جزء ندبی واجب، زمینهای برای پذیرش طولیت وضعی واجب
- استدلال مرحوم حکیم در نفی جزء مستحبی
- نقد استدلال مرحوم حکیم در نفی جزئیت
    - الف) ماهیت فاضله افضل المرتبتین است، نه افضل الفردین
    - لزوم تفکیک حیثیات در کلمه «صرف»
    - ب) انعکاس تمام شئونات ماهیت در فرد؛ حتی شئونات ندبی
    - ج) امکان الامتثال عقیب الامتثال در اتیان به مرتبه نازله ماهیت
    - د) تعدد مطلوب بودن ماهیت نازله و ماهیت فاضله؛ استفاده جزء مستحب از تعدد مطلوب
    - ه) عدم لحاظ وصف وجوب در ماهیت

پیش‌گفتار(چ‌کیده)

موضوع اصلی:
نقد استدلال مرحوم حکیم در نفی جزء مستحب، پذیرش جزء مستحب زمینهای برای پذیرش طولیت وضعی واجب

موضوعات فرعی:
پذیرش ارتکاز جلیل در عین تدقیق در آن، در مراتب وضعی صوم
اطلاق صوم بعد از انجام مفطر در روایات
پذیرش جزء ندبی واجب، زمینهای برای پذیرش طولیت وضعی واجب
استدلال مرحوم حکیم در نفی جزء مستحبی
نقد استدلال مرحوم حکیم در نفی جزئیت

پذیرش ارتکاز جلیل در عین تدقیق در آن، در مراتب وضعی صوم

دیروز عباراتی را از مستمسک خواندیم. جلد هشتم، صفحه سیصد و پنجاه و سه بود.

> **ودعوى: أنه لا دليل على انتقاض الصوم باستعمال المفطر أولا ، بل من الجائز صحته حتى بعد استعماله. ودليل القضاء لا ينافي ذلك ، للإمكان كونه واجباً تعبداً، نظير الكفارة. مندفعة : بأنه خلاف صريح النصوص الدالة على ماهية الصوم ، وبيان المفطرات ، ونصوص القضاء أيضاً، إذ بالإفطار، الصادق مع الجميع ، كما يقتضيه البناء على أصالة عدم التداخل مع عدم ما يوجب الخروج عنه.[1]**

دفاعی را برای توجیه حرف محقق ثانی نقل کردند. گاهی جواب دفاع ها به این صورت می‌شود که مخالف نصوص است. ای به فرمایش آقا دیروز می‌فرمودند وقتی آن را بیان می‌کنید زدن متشرعه یک چیز خنده‌داری می‌شود. می‌گویند صبح تا شب، پنجاه بار عمداً چیزی خورده‌ای ولی هنوز روزه هستی! چه کسی این را می‌پذیرد؟! خُب همینطور است؛ این ارتکاز قبول است. یعنی ما عبارت را طوری تنظیم کردیم که با پیکره اصلی آن ارتکاز جلیل در ذهن متشرعه مخالف است؛ لذا معلوم است که خنده‌دار است و کسی هم نمی‌پذیرد.

اما قرار شد ارتکاز جلیل را دقیق کنیم و همه ادله را در نظر بگیریم، آن وقت عبارت را به نحوی تغییر می‌دهیم که دقیق‌تر شود. اگر عبارت را تغییر دهیم، آن وقت دیگر این لوازم را ندارد. مثلاً همان که خود محقق ثانی فرمودند. جالب این است که همین چیزی که محقق ثانی می‌گویند - اگر عمداً ده بار غذا خورد باید ده تا کفاره بدهد، چون ده تا افطار بوده در فرض بقاء صوم - نمی‌گویند من می‌گویم، بلکه به روایات استناد داده‌اند. این خیلی مهم است. علامه در جامع المقاصد فرمودند تشبه به صائم کند. محقق ثانی فرمودند:

> **طاهره: أنّه حيث لا يكون الصوم مجزئا لا يعدّ صوما، و في عدّة أخبار ما يدلّ على أنه صوم، و من ثم تتعدّد الكفّارة بتعدّد المفطر[2]**

«... لا يعد صوما»؛ وقتی صوم مجزی نیست اصلاً صوم نیست. **«و في عدّة أخبار ما يدلّ على أنه صوم»؛** با اینکه مجزی نیست اما صوم هست. این یعنی محقق خانی از ناحیه تعبیری روایت اینگونه میگویند نه از ناحیه تعبیری خودشان. دنبالش هم این را میفرمایند: **«و من ثم تتعدّد الكفّارة بتعدّد المفطر»؛** مفطر که متعدد شد کفاره هم متعدد میشود.

حال با این توضیحات، من عبارت را عوض میکنم. آن وقت دیگر حالت خندیدن در آن نیست. حاج آقا میفرمودند: فتوای آقای خالصی - ظاهراً در کاظمین بودند - در عراق معروف شد؛ گفته بودند شرب توتون و سیگار کشیدن مبطل روزه نیست. ظاهراً برای زیارت به نجف آمده بودند؛ وقتی از بازار نجف از حرم بر میگشتند، چند نفر میخواستند با ایشان شوخی کنند؛ جلوی ایشان رفتند و ایشان را خیلی احترام کردند و ایشان هم بهخاطر این احترام به آنها توجه کردند. گفتند شیخنا مسالة! گفت بفرمایید. گفتند چلو کباب روزه را باطل میکند یا نه؟! به ازاء شرب توتون، اینگونه سؤال کردند. این سؤال خندهدار برای دست انداختن است. معلوم است که اگر عمداً چلو کباب بخورد روزه باطل میشود.

شاید مدتی پیش بود. من دقیق در جریان آن نیستم. شاید شنیدنی بود. یکی نظری آمده بود و یکی دیگر از علماء گفته بود دارید با دین مردم بازی میکنید. دیگری آمده بود متن رسالهای را از عالم دیگری آورده بود که ببینید اینجا هم هست. آنها از جوانی با هم بودند؛ هم درس بودند و به تمام معنا یک دیگر را قبول داشتند. منظور من این است که اگر ما این بحثها را طول میدهیم به این خاطر است که بعضی از مبادی ارتکازی ما باز شود و همه حرفها بیاید. دراینصورت بعداً و در آینده به یاد این مباحثه ما میافتید. اگر من طولش میدهم به این خاطر بود که ببینید مبادیای در اطرافش هست که خوب بود، فی الجمله آن ارتکازات را بازیابی کنید.

> 5:56

خُب فرمودند خندهدار میشود با اینکه این همه غذا خورده بگویی هنوز روزه است. این چه روزه ای است؟! حال همین عبارت را عوض کنیم و بگوییم اگر کسی غذا خورد، بعد از غذا خوردن عمدی، همچنان امر مولی به صوم باقی است. میبینید این خیلی خندهدار نیست. فلذا اگر دوباره بخوری باید دوباره کفاره بدهید. همان مطلب است. در دعوایی که در مستمسک بود آن نحو ناجورش تقریر شده بود.

«و دعوى: أنه لا دليل على انتقاض الصوم باستعمال المفطر أولا»؛ چه کسی میگوید اگر اولین بار چیزی خورد روزه باطل میشود؟! میگوییم خُب این همه نصوص در مورد ماهیت صوم هست، آنها را میخواهی چه کار کنی؟! عمداً غذا خورد هنوز روزه است؟! اگر به این صورت بگوییم خُب خندهدار است.

اما اگر مقصود را عوض کنید؛ همانی که مقصود محقق خانی را بگویید. محقق خانی به این صورت نگفتند. فرمودند صومی که مجزی نیست هنوز صوم است، لذا کفاره متعدد میشود. یعنی مولی هنوز به آن صوم میگوید. خوردی ولی باید روزه بگیری. البته کسانی که کار کلاسیک کردهاند به همان قبلی برمیگردانند و میگویند اینکه همان شد! اما نزد ذهن عرف عام که ارتکازات مبهم دارند اینطور نیست که سریع بگویند این معلوم است. یعنی فوری آن را به دانستههای صریح و روشن تحلیل نمیبرند. این خیلی مهم است. ان شاالله در بحث پنج شنبه هم عرض میکنم؛ خدای متعال ذهن ما را با یک اقیانوس معنا دم ساز کرده است. اگر سراغ حیثیات بروید از بینهایت سر در میآورد. اما زبان و لفظ؛ از آن چه که میتواند یک معنا را بهطور صریح در ذهن منحاز کند، کمبود دارد. و لذا تا آخر کار عالم نشانههای از عالم معنا کمبود دائمی دارد. به همین دلیل است که بشر مشترک لفظی به کار میبرد. یعنی یک لفظ دارد که ابزار دست ذهن و زبان است، با این یک

ابزار صدها کار انجام می‌دهد. چون چراهای ندارد. طرفش یک وسعتی دارد که مجبور است از این الفاظ محدود استفاده کند. حال آن چه که توجه ندارد که عجیب تر است. معانیای هست که بالدقه از هم جدا هستند اما برای همه آنها یک لفظ به کار می‌رود.

---

[1] مستمسك العروة الوثقى نویسنده : الحكيم، السيد محسن جلد : ۸ صفحه : ۳۵۳

[2] جامع المقاصد في شرح القواعد؛ ج۳، ص: ۷۴

اطلاق صوم بعد از انجام مفطر در روایات

من عبارت محقق ثانی را سر برساندم. در صفحه فدکیه چند عبارت بود. یکی از آنها این روایت بود:

> **عن أبي عبد الله ع في المرأة يطلع الفجر و هي حائض في شهر رمضان فإذا أصبحت طهرت و قد أكلت ثم صلت الظهر و العصر كيف تصنع في ذلك اليوم الذي طهرت فيه قال تصوم و لا تعتد به**[1]

«في المرأة يطلع الفجر و هي حائض في شهر رمضان فإذا أصبحت طهرت و قد أكلت»؛ حائض بود، صبح که شد و خوریش بالا آمد غذا خورده است. یعنی دیگر روزه نیست. **«ثم صلت الظهر و العصر»؛** پاک شد و پاک شدنش ادامه داشت. نه اینکه دوباره برگردد. نماز ظهر و عصر را با پاکی خواند ولی خُب صبح خوانده بود و بعد از طلوع پاک شده بود. حالا چه کار کند؟ **«كيف تصنع في ذلك اليوم الذي طهرت فيه قال تصوم و لا تعتد به»؛** آن روز را روزه میگیرد و هم به آن اعتناء نمیکند. این تعبیر در خیلی از روایات هست. من این را خواندم چون تصریح دارد «و قد اکل». و الا روایات متعدد دیگری هست که به این صراحت نیست.

شاگرد: **«لا تعتد به»** به چه معنا است؟

استاد: یعنی **«تقضی»**؛ باید قضا کند. اما درعینحال باید روزه هم بگیرد. نظیر این هم زیاد است. محقق فرمودند **«في عدة من الاخبار»**؛ حال ِعدهای از اخبار به این صورت است که این صومی که به نظر ما یک حکم وضعی واحد غیر متبعض است...؛ به تعبیر تذکره **«و الصوم غير قابل للتجزي»**[2]**؛** در اینجا محقق ثانی میفرمایند به این صورت نیست. روایاتی هست که تجزی در صوم را میگوید.

شاگرد: این از باب اشاره به فاسد نیست؟ همان بحثی که در صحیح و اعم هست. در این مواردیکه «تصوم» میگوید منظور صوم فاسد است.

> 11:25

استاد: ببینید وقتی صوم فاسد است، غیر واجب الامساک است. حضرت میفرمایند باید روزه را بگیرد. این یعنی فاسد است؟!

شاگرد: حضرت دارند حکم را می‌فرمایند؛ یعنی همین صوم فاسد را بگیرد ولو وجوب تکلیفی داشته باشد. لذا «لاتعتد به» یعنی صحیح نیست. اما از باب اطلاق فاسد به آن «**صوم**» می‌گوید.

استاد: در چند تعبیر دیگر دارد: «تُتمّ صومها»، این یعنی «تتم صومها الفاسد»؟! اصلاً به ذهن نمی‌آید با اینکه فاسد است باید بگیرد. لذا فقهایی که مخالف این بیان هستند تعبیر را عوض کردند به «تادیبا». در آن روایت زهری معروف هم «صوم التادیب» بود. اینجا هم می‌گوید «یمسک تادیبا». علامه فرمودند: «الامساک تشبها بالصائمین و هو واجب علی کل متعمد بالافطار»؛ متن قواعد بود.

---

[1] الوافي، ج١١، ص: ٣٢٥

[2] تذكرة الفقهاء، ج ۶، ص ۲۰۳-۲۰۵

پذیرش جزء ندبی واجب، زمینه‌ای برای پذیرش طولیت وضعی واجب

علی ای حال روی بیانی که من عرض کردم لزومی ندارد بر این حمل کنیم که ارشاد به فساد است. بلکه ارشاد به این است که وضعیت صوم در کل نهار مقبول است. شارع کل شبانه‌روز را به‌عنوان یک حکم وضعی برای صوم صحیح –یک مرتبه ای از صحت - قرار داده و ارتکاز همه هم هست. بلکه این وضع، جزاف نیست. نه تنها جزاف نیست بلکه چقدر فوائد دارد. شاید هم عرض کردم؛ احترام صوم، تعظیم شعائر صوم و ... را در بر می‌گیرد. یعنی این حکم وضعی است که کاملاً حکیمانه است و از حکمت عالیه شارع مقدس است.

اما اگر پذیرفتیم که چند حکم وضعی می‌تواند در طول هم باشد. اگر آن تحلیل را پذیرفتیم بر می‌گردیم و می‌گوییم این حکم وضعی است. آیا شارع احکام وضعی دیگری در طول این حکم وضعی که ارتکاز همه ما است و خود او هم میخ آن را کوبیده، دارد یا نه؟ در اینجا به ادله نگاه می‌کنیم. چه بسا سائر ادله به ما بگوید در اینجا جعل چند حکم وضعی در طول هم معقول است. با همان بیان طولیتی که عرض کردم. خُب اگر این درست سر برسد و عرف عقلاء در این استظهار چند حکم وضعی طولی معیت کردند، آن وقت می‌توانیم جور دیگری حرف بزنیم و بگوییم آن جای خودش است و اینها هم معنای خودش را دارند.

یکی از چیزهایی که حکم وضعی طولی را درست می‌کند، همان بحث مشکل شدن امر در اجزاء مستحبی است. این خیلی مهم است. یعنی همان ریخت کاری که در آن جا مطرح می‌شود در اینجا هم هست. اگر ما حکم وضعی جزئیت را به نحو جزئیت ندبیه در طول سائر اجزاء واجبه تصور کردیم، ذهن ما خیلی بیشتر حاضر است که در درک احکام وضعیه طولیه که آثار آنها به هم سرایت نمی‌کند، جلو برود.

استدلال مرحوم حکیم در نفی جزء مستحبی

مرحوم آقای حکیم چه فرمودند؟ با یک استدلال این ارتکازی که همه ما داریم را کنار گذاشتند.

فرمودند اصلاً جزء مستحبی معقول نیست. سید فرموده بودند: «بل ولو کان جزءا مستحبا». مرحوم آقای حکیم فرمودند:

> **الظاهر أن الأجزاء المستحبة ليست أجزاءً أصلا ، لا لصرف الماهية ـ كماهية الوضوء ـ لعدم انتفاء الماهية بانتفائها ، ولا للماهية الفاضلة وإلا كانت عين صرف الماهية في الخارج ، لأن الماهية الفاضلة أفضل الفردين ، ويتحد صرف الماهية مع كل من أفراده بتمام أجزائه في الخارج. وإذا اتحد مع تمام الاجزاء سرى إليها حكمه ، فتكون الأجزاء المستحبة واجبة لو كان صرف الماهية واجباً، فلا بد من الإتيان بها بداعي الوجوب مع أنه لا ريب عندهم في أن الإتيان بها بداعي الاستحباب ، فلا بد أن تكون أموراً مستحبة في وجود الماهية خارجة عنها ، ووجود الماهية يكون ظرفاً لها. وحينئذ يكون الرياء فيها مبطلا لها نفسها لا غير ، إذ لا موجب لبطلان الماهية الواجبة بعد أن كانت خالية عن الرياء. ومنه يظهر أنه لا ملازمة بين القول بأن الرياء في الجزء قادح في صحة الكل وبين القول بأن الرياء في الجزء المستحب قادح في صحة الماهية ، بل يمكن التفكيك بينهما جزما**[1]

«الظاهر أن الأجزاء المستحبة ليست أجزاءً أصلا»؛ اصلاً نمی‌توانند جزء باشند. چرا؟ چون نماز، نماز واجب است. یک چیز چطور می‌تواند جزء پیکره یک واجب باشد اما درعین‌حال مستحب باشد؟! چرا نمی‌شود؟ توضیح می‌دهند:

«لا لصرف الماهية كماهية الوضوء»؛ صرف ماهیت وضو، صرف ماهیت نماز؛ قنوت جزء صرف ماهیت نماز نیست، چرا؟ چون اگر جزئش بود، اذا انتفی الجزء انتفی الکل. اگر قنوت نیاید باید نماز نباشد و حال اینکه فرض گرفتیم مستحب است. یعنی با اینکه عمداً همه نیاید نماز نماز است. پس جزء صرف الماهیه نیست. «**لعدم انتفاء الماهية بانتفائها».**

«و لا للماهية الفاضلة»؛ خُب می‌گوییم ماهیت دو درجه دارد، ماهیت اصلی و مرتبه فاضله که مستحب جزء آن است، می‌گویند نمی‌شود؛ جزء مستحب نمی‌تواند جزء مرتبه فاضله ماهیت باشد. فعلاً به تیز استدلال ایشان در استحباب است. چرا نمی‌شود؟

«و إلا»؛ اگر اجزاء مستحبه، جزء ماهیت فاضله باشد و درجه بالایی از ماهیت باشد، **«كانت عين صرف الماهيه في الخارج»؛** وقتی صرف الماهیه در خارج آمد، ماهیت عین فردش است، پس این اجزاء، عین خود صرف الماهیتی میشود که در خارج میآید.

«لأن الماهيه الفاضله أفضل الفردين»؛ ماهیت فاضله هم افضل الفردین است. خلاصه فرد ماهیت صرف است. ماهیت صرف، دو فرد دارد فرد نازل و فرد فاضل. این هم احد الفردین است. و ماهیت هم عین فرد است.

«و يتحد صرف الماهيه مع كل من أفراده بتمام أجزائه في الخارج»؛ اگر انسان، ضمن زید موجود میشود، در همه اجزاء او سریان دارد. نمیتوان گفت دیگر دست او ربطی به انسانیت ندارد. بلکه در همه پیکره زید، انسانیت ظهور کرده. دست، دست انسان است. نه یک چیز جدا.

«وإذا اتحد مع تمام الاجزاء سرى إليها حكمه»؛ وقتی ماهیت صرف با تمام اجزاء اتحاد پیدا کرد، حکم وجوبش به تمام آن اجزاء سرایت میکند. **«فتكون الأجزاء المستحبة واجبة لو كان صرف الماهيه واجبا؛ فلا بد من الإتيان بها بداعي الوجوب مع أنه لا ريب عندهم في أن الإتيان بها بداعي الاستحباب».**

خُب حالا شما چه میفرمایید؟ حل ایشان مخالف ارتکاز همه است. میفرمایند:

«فلابد من ان تكون»؛ پس باید حال این اجزاء مستحبی مثل قنوت چه باشد؟ **«أمورا مستحبة في وجود الماهيه خارجة عنها»؛** امر مستحبی در خود ماهیت نیستند، بلکه در وجود ماهیت. امر مستحبیای است که وقتی در خارج وجود پیدا میکند، در وجودش میآید اما **«خارجة عنها»؛** اجزاء، از خود ماهیت خارج هستند. **«و وجود الماهيه يكون ظرفا لها»؛** وجود آن، ظرف است و دیگر جزء الماهیه نیست، بلکه همراه او است و با آن معیت دارد.

ببینید این یک استدلال است. یکی از فقهای بزرگ، مرحوم حکیم هستند. در علمیت و حدت ذهن و قوت مالیای ای که دارند، خیلی خوب هستند. لذا مثل من طلبه در محضر ایشان حتی مطرح کردن سؤال هم شأن من نیست. ولی خُب مباحثه است و خود علماء اجازه میدهند. سؤالاتی که در همین چند سطر هست را عرض میکنم.

---

[1] مستمسك العروة الوثقى نویسنده : الحكيم، السيد محسن جلد : ۲ صفحه : ۴۷۶

نقد استدلال مرحوم حکیم در نفی جزئیت

الف) ماهیت فاضله افضل المرتبتین است، نه افضل الفردین

20:27

ببینید با یک استدلال، یک اراتکاز کنار گذاشته شد. ما می‌گوییم قنوت جزء نماز است و جزء مستحبی است. همه فقها می‌گویند، سید هم فرمودند. اما ایشان با یک استدلال این را کنار گذاشتند. چقدر می‌توان در این استدلال سؤال مطرح کرد! من چند تا از آن را عرض می‌کنم.

فرمودند اجزا مستحبی اجزاء صرف المامیه نیستند؛ اجزاء ماهیت فاضله هم نیستند. و الا اگر جزئی از مرتبه ماهیت فاضله باشند، «کانت عین صرف المامیه فی الخارج»؛ عین آن صرف المامیه در خارج می‌شوند. چرا؟ «لان المامیه الفاضله افضل الفردین».

همینجا سؤال هست. ماهیت فاضله، افضل الفردین است؟! خودتان می‌فرمایید «ماهیت فاضله»، اما سراغ فرد می‌روید؟! هنوز تا فرد و اینکه وجود پیدا کند، کار داریم. ماهیت فاضله ابتدا به ساکن خودش است؛ نفرمایید ماهیت فاضله افضل الفردین است، بلکه ماهیت فاضله افضل المرتبتین است. تا اینکه بعداً به فردش برسد. شما به جای اینکه روی مبنای مفروض تأکید کنید - لان المامیة الفاضلة افضل المرتبتین للمامیة الواحدة - سراغ فرد می‌روید و می‌گویید افضل الفردین است و بعد ماهیت صرف با آن یکی می‌شود!

لزوم تفکیک حیثیات در کلمه «صرف»

بعد می‌فرمایند: «و يتحد صرف الماهيّة مع كل من أفراده بتمام أجزائه في الخارج». وقتی محاکمات جناب علامه طباطبایی چاپ شده بود و من نگاه می‌کردم، اولین بار بود که وقتی ایشان توضیح می‌دادند، ذهن من سراغ این رفت که گویا دارند «صرف» را با دو حیث تکرار می‌کنند. یعنی کلمه صرف به کار می‌رود اما با دو حیث. این خاطره را دارم.

الان هم عرض کردم؛ در مثل همین کلمه «صرف»، ده عالمی که بالاترین نبوغ علمی را دارند، یک بحث سنگین فلسفی پیش می‌آید. وقتی هم ضبط کنید و بشمارید می‌بینید این عالم هایی که بحث کردند بالای صد بار کلمه «صرف» را گفته‌اند. اما اگر بعدها ببینید که «صرف» چند حیث دارد، می‌بینید هر باری یک حیثی از آن اراده شده است. اگر این حیث ها را روشن کنید سرنوشت بحث تغییر می‌کند. یعنی ذهن ما یک ابزار کلمه «صرف» را دارد اما خود ذهن با بستری مواجه است که در آن، حیثیات مختلفه و متعدده هست. ولی چون همین ابزار هست، به اندک مناسبتی برای هر کدام از اینها به کار می‌رود.

الآن تا اندازه‌ای که در ذهن من هست، می‌توانید برای کلمه «صرف» چهار حیثیت در نظر بگیرید. شما می‌گویید «صرف الماهیه»، اما «ما نرید من الصرف»؟! صرف به چه معنا است؟ گاهی «صرف» به کار می‌رود؛ مثل «صرف الوجود»، یا «صرف الانسان»؛ ولی مقصودشان از آن، طبیعت به کمالش است. بالاترین درجه کمال طبیعت را قصد می‌کنند. لذا مرحوم آقا ضیاء در اطلاق داشتند، وقتی مولی به طبیعت امر می‌کند بالاترین درجه آن را قصد می‌کند. شاید در صحیح و اعم بود. لذا اصل این مطلب هم که وقتی کلمه «صرف» را می‌گویید در بعضی از مقامات یعنی بالاترین درجه طبیعت و ماهیت بتمام کمالها. این یک جور «صرف» است.

شاگرد: چرا به این مرتبه از ماهیت صرف می‌گویند؟

استاد: به‌خاطر اینکه «ان الطبیعة فی حد نفسها لاتفقد من کمالها شیء»؛ اگر شما انسان می‌گویید در دل «الانسان» هیچ کمالی از انسان کم گذاشته نشده است. انسان یعنی انسان، نمی‌توانید بگویید انسان است اما فلان وصف انسانیت را ندارد. اگر می‌گویید «الانسان»، فی حد نفسها لاتفقد من کمالها شیء.

شاگرد۲: برخی از اساتید می‌گویند قنوت در مسمای صلات اخذ شده ولی در واجب و مأمور به اخذ نشده است.

استاد: خُب ایشان می‌گویند واجب با آن مأمور به عین هم هستند.

شاگرد۲: یعنی اگر این را تفکیک کنیم اشکال ندارد. یعنی مأمور به‌غیرازماهیت موضوع له می‌شود.

استاد: آن چه که جلوتر عرض کردم این بود: ارتکازات ما قابلیت تحلیل‌های بسیاری دارند به‌غیرازتحلیل ایشان. من به‌دنبال این هستم که بگویم حکم وضعی جزئیت ندبیه معقول است. هم جزئیت وضعیه هست و هم وضعیت ندبیه هست. من به‌دنبال این هستم. اینکه مدام تکرار می‌کنم به این خاطر است. فوائدی هم دارد. یعنی ما وضعی را تصور می‌کنیم که وضع مکمل است. ایشان می‌گویند معقول نیست.

علی ای حال یک معنای «صرف»، بالاترین درجه ماهیت است؛ المامیة بتمام کمالاتها. یک معنای «صرف» درست برعکس است. همین چیزی که از فرمایش ایشان در اینجا به ذهن می‌آید. صرف یعنی اقل مراتب؛ حد نصاب تحقق یک ماهیت، صرف می‌شود. صرف یعنی طوری باشد که اگر یک سر سوزنی از آن بردارید، از بین می‌رود. اصل المسمی است. این هم یک جور صرف است. شاید اگر با همین عنایت به آن نگاه کنیم، ماهیت بشرط لا از کمالات فاضله می‌شود. همان کف ماهیت است، به‌نحوی‌که مراتب فاضله را در نظر نگیریم. این یک نگاه است.

27:34

یک نگاه این است: همین کف را می‌گوییم اما لابشرط از مراتب بالاتر. لابشرط یعنی چه؟ اگر لابشرط قسمی باشد، یعنی اگر آمد، آمده اما نه اینکه جزء مرتبه نازله شود. یکی هم لابشرط مقسمی است، یعنی طوری صرف می‌گوییم که هر کدام از اینها باشد ماهیت است. چه بشرط باشد و چه بشرط لا باشد، همه اینها ماهیت است. این ماهیت لابشرط مقسمی است. در همه اینها ساری است؛ المامیة. البته در این کلمه «صرف» شاید احتمال دیگری هم باشد، شاید هم در برخی از اینها خدشه کنید و نپذیرید. چون در برخی از مبانیای که اساتید داشتند، می‌فرمودند ما اصلاً ماهیت لابشرط مقسمی نداریم. این یک مبناء است. می‌خواهم بگویم من کاری با آنها ندارم. می‌خواهم بگویم لفظ «صرف» تاب این را دارد که چند جور اراده شود.

ب) انعکاس تمام شئونات ماهیت در فرد؛ حتی شئونات ندبی

خُب وقتی به این صورت است، ایشان می‌فرمایند: **«و يتحد صرف الماهية مع كل من أفراده بتمام أجزائه في الخارج. وإذا اتحد مع تمام الاجزاء سرى إليها حكمه».** من عرض کردم ماهیت فاضله، افضل الفردین است؟ یا افضل المرتبتین است؟ افضل المرتبتین است. خودتان می‌گویید. هنوز که صحبت از فرد نیست. فرد بعداً موجود می‌شود. وقتی مرتبه فاضله در متن الطبیعه ملحوظ شود - لذا برای ماهیت واحده، افضل المرتبتین است - لازمه اش این است که وقتی همین ماهیت فاضله در خارج موجود شد، با فرد فاضله متحد است که پیکره ماهیت با همان مراتبی که داشت بر شئونات فرد منطبق می‌شود و موزع می‌شود. یعنی وقتی می‌گویید برای طبیعت فاضله فرد پیدا می‌شود، قرار نیست که آن فرد بسیط باشد، همانطوری که خود ماهیت مراتب داشت، فرد فاضل هم شئوناتی دارد که هر شأنی از آن به ازاء آن شأنی است که در مرتبه فاضله هست. وقتی سهو در آن نیست، وقتی در آن نسیان نیست، وقتی قنوت هست، معلوم می‌شود این جزء قنوتی سبب شد که این طبیعت فاضله اینجا باشد. به همان نحوی که جزء، جزء المرتبة الفاضلة بود، الآن هم در خارج موجود می‌شود. تغییر ماهیت که نمی‌دهد.

اما شما چه کار کردید؟ شما از کلمه «صرف» و بساطت ماهیت که صرفاً یک کار ذهنی و روانی است، استفاده کردید و می‌گویید چون ماهیت با فرد متحد می‌شود؛ فرد که یک وجود است، ماهیت هم یک وجود است، اگر واجب است که نمی‌شود چند چیز داشته باشد. و حال آنکه ماهیتی که در ضمن فرد موجود می‌شود، شئونات ماهیت به همان نحوی که فاضل و دانی دارد، موزع بر فرد می‌شود، به شئون فرد. اینها که بسیط نیستند.

شاگرد: مرتبه فاضله جمیع مراتب ما قبل خودش را هم دارد؟ یعنی همه مراتب قبلی هم ما به ازاء دارد؟

استاد: اینکه چرا ایشان اصلاً مرحله فاضله را مطرح کردند، می‌خواهم عباراتی از ایشان را بخوانم. تا فرمایش شما درضمنش مطرح شود.

ایشان توجه دارند؛ اشکالی را که تا آخر سر می‌رسانند، در اجزاء مستحب است. ایشان توجه دارند که ما در پیکره صلات بالاجماع دو جور اجزاء داریم. اجزاء رکنی که اگر سهوا ترک شود صلات باطل است. این طبق قاعده است. اما واجبات غیررکنی هم داریم. یعنی مرحوم حکیم قبول دارند که جزء هستند. ولی با ترک سهوی آنها ماهیت نمی‌رود. خود ایشان این را قبول دارند.

پس چرا شما در جزء مستحبی اینطور می‌فرمایید؟ می‌گویند آن واجبات غیر رکنی برای مرتبه فاضله است؛ یعنی وقتی همه آن را در خارج می‌آوردی قصد وجوب دارید. یعنی تمام استدلال ایشان با جزء غیر رکنی همانگ شد. می‌گویند صلات یک مرتبه حداقل دارد که همان واجبات رکنی است. یک مرتبه فاضله دارد که مجموع واجبات است، ولو غیر رکنی باشد. ولی وقتی این مرتبه فاضله در خارج موجود شد، تشهدی هم که رکن نیست، وقتی آن را می‌خوانید «سری الیها». چون طبیعت واجبه است، قصد وجوب می‌کنید. درحالی‌که آیا ما به‌خاطر طبیعت واجبه در تشهد قصد وجوب می‌کنیم؟! نه، به‌خاطر این‌که فرض گرفتیم جزئیت تشهد به نحو وجوبی است. ایشان می‌گویند چون جزء فرد است، پس به این خاطر که اصل الماهیه واجب است، شما باید در تشهد، قصد وجوب کنید. و حال این‌که ملازمه‌ای بین این‌ها نیست. عبارت ایشان را ببینید؛ موید عرض من است.

> **لإمكان كون الصلاة ذات مراتب متفاوتة في الكمال والنقصان ، فيكون الشيء جزءاً أو شرطا لبعضها فيفوت بفواته ، ولا يكون جزءاً أو شرطا لبعضها الآخر فيصح بدونه ، بنحو لا يمكن تدارك الفائت[1]**

«لإمكان كون الصلاة ذات مراتب متفاوتة في الكمال والنقصان ، فيكون الشيء جزءا أو شرطا لبعضها فيفوت بفواته ، ولا يكون جزءاً أو شرطا لبعضها الآخر فيصح بدونه»؛ دقیقاً همان مرتبه فاضله ای است که در اینجا می‌گویند. «بنحو لا يمكن تدارك الفائت»؛ این هم از چیزهای جالب است. وقتی می‌بینید می‌گویید چرا ایشان این قید را می‌گذارند؟ می‌گویند درست است که صلات دو مرتبه دارد؛ اما دو مرتبه آن به این صورت است که وقتی بدون مرتبه فاضله محقق شد –یادش رفت واجب را بیاورد- دیگر صلات آمده و دیگر نمی‌توان آن را تدارک کرد.

---

[1] مستمسك العروة الوثقى نویسنده : الحكيم، السيد محسن جلد : ۷ صفحه : ۳۸۲

ج) امکان الامتثال عقیب الامتثال در اتیان به مرتبه نازله ماهیت

ما قبلاً بحث کردیم و به نظرم پنج جور آوردیم؛ وقتی شما یک امری را امتثال می‌کنید در بعض موارد است که غیر ممکن التدارک است. موارد حسابی هست که می‌توانید فرد دوم را بیاورید. و لذا در جماعت مستحبی، حضرت فرمودند جماعت بخوان، «یختار الله احبهما الیه». چرا «لایمکن التدارک»؟! من یک سؤال عرض می‌کنم، ببینید این سؤال من درست است یا نه؟ ایشان می‌فرمایند وقتی فراموش کرد و صلات با مرتبه پایین‌تر آمد، دیگر ممکن التدارک نیست. شارع می‌گوید اصل الماهیه که هست؛ چون مرتبه نازله آن هست و تنها مرتبه فاضله آن نیست. و چون تدارک ممکن نیست، پس اعاده نکن. سؤال این است: اگر غیر ممکن التدارک است، یعنی وقتی سهوا ترک شد محال است شارع امر به اعاده کند؟!

> 35:45

شاگرد: دیگر آن صلات نیست، یک صلات دیگر است.

استاد: می‌گویی اگر شما سهوا قرائت را ترک کردید، اعاده کن. این محال است؟! چرا محال است؟! ایشان می‌گویند دیگر تمام شد. تدارک آن مصلحت فائته از مرتبه فاضله، دیگر ممکن نیست. خب روی ارتکاز شما اگر کسی سهوا قرائت را نخواند، محال است؟! ممکن نیست اعاده کند؟! قبلا گفتیم اگر یادتان باشد، پنج جور بود؛ مثلاً می‌گویی آب را بریز، اما به آن نحو مطلوب اعلی آب را نریخت ولی خالصه ریخت، در اینجا معنا ندارد که بگویند دوباره بریز؛ دیگر آن فوت شد. اما برای نماز هم به همین صورت است؟! پس چرا می‌گویند اگر فردای خواندی، اعاده آن به جماعت مستحب است؟! این همان فرد است. اگر تمام شده بود که تمام بود. لذا نماز از آنها نیست.

خب چرا ایشان این قید را دارند؟ به‌خاطر اینکه در این فضا می‌خواهند بگویند اگر ممکن باشد مرتبه فاضله را باز بیاورد، طبق قاعده باید بیاورد، چون آن چه که مأمور به بود فوت شد، تدارک هم که ممکن است، فقط چون سهو بود معذور است. برای اینکه بحث گرفتار آن جهت نشود، می‌گویند غیر ممکن التدارک. و حال آنکه امتثال عقیب الامتثال ممکن است. در اینجا هم تدارک ممکن است و هر کسی هم به ارتکاز خودش می‌فهمد. ممکن است شارع بگوید با اینکه تو سهوا قرائت را فراموش کردی، دوباره آن را بیاور. بالاتر از آن؛ احتیاط چه؟ می‌گوییم اگر تدارک ممکن نیست، حتی اگر دوباره احتیاط بخواند، با اینکه قطعی السهو است، می‌گوییم دوباره احتیاط بخواند. در اینجا ارتکاز متشرعه می‌گوید نمی‌شود؟! نمی‌گویند.

شاگرد: برخی می‌گویند.

استاد: اینکه به‌خاطر ضوابط کلاس می‌گویند من حرفی ندارم، اما که سر و کارمان با بحث‌های کلاسی است. ضوابط کلاس می‌گوید امر ندارید، بدعت است. این‌ها ضوابط کلاس است. اما من ارتکاز را عرض می‌کنم. یعنی این کسی که الآن می‌گوید نمی‌شود، قبل از اینکه به کلاس برود، آیا می‌گفت من سهو کرده‌ام اما دوباره احتیاط می‌خوانم؟! احتیاط کردن که برای او مشکلی نداشت. بحث امتثال عقیب الامتثال شاید بالای ده جلسه صحبت شده؛ در اینکه امتثال ممکن است. حال تفصیلات بحثش جای خودش.

منظور اینکه ایشان این قید را در اینجا دارند. حال به صفحه ۳۸۵ برویم. چیزی که می‌خواستم عرض کنم در این صفحه است. چند رفت‌وبرگشت خوب دارند، تا آن جا که می‌فرمایند:

د) تعدد مطلوب بودن ماهیت نازله و ماهیت فاضله؛ استفاده جزء مستحب از تعدد مطلوب

> **و دعوى : أنه لا يقوى على الحكومة على تلك الأدلة التي هي كالصريحة في الجزئية والشرطية على اختلاف ألسنتها. مدفوعة : إذ هو لا ينفي الجزئية والشرطية مطلقا ، وإنما ينفيها بالنسبة الى بعض مراتب الصلاة ، كما في سائر موارد تعدد المطلوب. ومقتضى الجمع ـ بينه وبين أدلة الجزئية ـ هو الالتزام بأن الصلاة ذات مرتبتين مثلا : إحداهما : كاملة متقومة بالشيء المعين ، ويكون جزءا لها. وأخرى : ناقصة غير متقومة به ، فاذا فات الشيء المعين فاتت المرتبة الكاملة وفاتت مصلحتها أيضا ، وبقيت الناقصة وحصلت مصلحتها على نحو لا يمكن التدارك.[1]**

«و دعوى : أنه لا يقوى على الحكومة على تلك الأدلة التي هي كالصريحة في الجزئية والشرطية على اختلاف ألسنتها»؛ این ادله نمی‌توانند جزئیت و شرطیت را بردارد. آقای حکیم می‌فرمایند چرا نمی‌توانند بردارد؟

«مدفوعة: إذ هو لا ينفي الجزئية والشرطية مطلقاً»؛ دلیلی که می‌گوید وقتی سهو کردی، نمازت درست است، نمی‌گوید سوره جزء نیست. این را نمی‌گوید، بلکه می‌گوید: **«وإنما ينفيها بالنسبة الى بعض مراتب الصلاة »؛** می‌گوید سوره جزء جمیع مراتب نیست. مرتبه بسیطه نیست. سوره در مرتبه فاضله هست، در مرتبه نازله، سوره جزئیت ندارد.

> **39:50**

«كما في سائر موارد تعدد المطلوب»؛ سائر موارد تعدد مطلوب همینطور است. تعدد مطلوب یعنی دو چیز می‌خواهد؛ یکی اصل نماز را می‌خواهد که اصل ماهیت است. یکی دیگر نماز با مرتبه

فاضله وجوبی است که سوره هم داشته باشد. حالا اگر سهو کردی، تعدد مطلوب بود، یکی مطلوب من، سوره بود و فاضله بود بهخاطر عذر رفت. تدارک هم که ممکن نیست. اما مطلوب دیگر من هست.

شاگرد: برای استحباب هم میتوانیم همین را بگوییم.

استاد: احسنت. اگر شما میگویید تعدد مطلوب است یعنی ماهیت با فرد متحد نشده؛ محل تعدد مطلوب کجا است؟ محل آنکه فرد نیست. محل آن، طبیعت است.

شاگرد: تنظر مرتبه و شأن.

استاد: بله، تعدد مطلوب همه اینها را بهخوبی بیان میکند. وقتی مطلوب ما شئونات دارد؛ تعدد مطلوب میتواند طولی شود.

شاگرد۲: در ذهن ایشان چون وجوب و استحباب را متباین میبینند، میگویند اگر تشکیکی هم هست باید در مرتبه وجود باشد.

---

[1] همان ۳۸۵

ه) عدم لحاظ وصف وجوب در ماهیت

استاد: حرفی نیست، حال سؤالی که من داشتم این بود: صرف المناهیتی که ایشان فرمودند، آیا وجوب جزئش است که وقتی موجود شد، وصف وجوب او باید به جمیع اجزائش سرایت کند؟ چه کسی گفته وجوب در صرف المناهیة است؟ و وصف المناهیة است؟ اصلاً امر بعد از ماهیت میآید. این نکته خیلی مهمی است. ایشان وصف وجوب را در خود ماهیت میبرند. میگویند صرف المناهیة وصف الوجوب را دارد، حال هم باید در جمیع اجزاء آن بیاید. درحالیکه اینطور نیست. وجوب خارج از ماهیت است.

شاگرد: وصف خارج از ماهیت است اما میگویی وصف ماهیت است.

استاد: بسیار خب، وصف خارج از ماهیت شد، وصف خارج از کجا آمده؟ از نفس ماهیت آمده؟ یا از امر وجوبی آمده؟ اگر فرض گرفتیم آن امر وجوبی، امر ندبی باشد، چرا وجوب سراغ آن بیاید، خب ندب میآید. اگر میگویی ماهیت است، میگویی ماهیت است؛ ماهیت واجب است و نمیتوانیم آن را کاری کنیم، با فرد متحد است. اما اگر میگویی وصف وجوب برای ماهیت نیست، از خارج است و از امر وجوبی آمده، میگوییم خب بخشی از آن هم از امر ندبی آمده است.

ببینید فکر چقدر لطیف است! وجوب عین ماهیت میشود، وصف المناهیة میشود، سرایت هم میکند و نمیتوان آن را تفکیک کرد، لذا میگویند باید قصد وجوب کنید. حال باز هم روی اینها تأمل کنید. اینها مبنایی است که در ذهنتان احکام وضعیه را باز میکند؛ اگر در ذهنتان چند جور وضع ثبوتی درست شد، بسیاری از این بحثها را میتوانید تحلیل کنید، حتی بهغیرازآن چه که ایشان فرمودند.

شاگرد: برای دفاع از مرحوم حکیم باید ببینیم دلیل کفاره برای صدمه زدن به چه مرتبهای از ماهیت صوم است.

استاد: خود مرحوم حکیم قبلش گفتند. گفتند روایت دارد.

شاگرد: میخواهم بگویم با این تشکیک مراتب بتوانیم روایات کفاره را بازخوانی کنیم؛ یعنی صدمه زدن به مرتبه اول ماهیت است.

استاد: احسنت، دیروز من در آخر مباحثه تأکید کردم. گفتم من نمی خواستم از مختار ایشان دفاع کنم. یعنی سر جایش میگوییم تعدد مفطر، تعدد کفاره نمیآورد. محقق میگویند پس چطور میگویی صوم میماند؟ میگوییم منافاتی ندارد. یعنی شارع کفاره را برای مرتبهای از آن حکم وضعی قرار داده که وقتی با اولین افطار، آن حکم وضعی که درجهای از حکم وضعی است، رفت دیگر دست خود شارع است. میگویی من برای مراتب بعدی ولو درجهای از وضع هست اما کفارهای نمیآورم. حکم تکلیفی ترتب کفاره با این ملازمه ندارد با اینکه بگوییم هر کجا حکم وضعی هست، باید

کفاره هم باشد.

شاگرد: برای دفاع از آقای حکیم و اشکال به محقق کرکی؛ خود دلیل وجوب کفاره هم باید ببینیم برای صدمه زدن به کدام مرتبه از ماهیت صوم است؟

استاد: خود آقای حکیم گفتند که روایت داریم که مفطر صوم است.

شاگرد: حال می خواهم بگویم اگر با این مبنای تشکیکی مراتب، یک بار این روایات را بازخوانی کنیم، بگوییم که فقط صدمه زدن به مرتبه اول ماهیت صوم، وجوب کفاره را می آورد.

استاد: احسنت، دیروز هم تأکید کردم که من نمی خواستم مختار مرحوم حکیم را در کنم. یعنی ما سر جایش می گوییم تعدد مفطر تعدد کفاره نمی آورد. اگر محقق بگوید پس چطور می گویید صوم هست؟ می گوییم منافاتی ندارد. یعنی شارع کفاره را برای مرتبه ای از این حکم وضعی قرار داده است. که وقتی با اولین افطار، آن حکم وضعی، درجه ای از آن حکم وضعی ثبوتی رفت، دیگر شارع دست خودش است که بگوید من برای مراتب بعدی، ولو درجه ای از وضع است کفاره نمی آورم. حکم تکلیفی ترتب کفاره ملازمه ندارد با این که هر کجا گفتیم حکم وضعی است کفاره هم وجوب داشته باشد.

والحمد لله رب العالمین